

مشارکت منفعلانه و علل تداوم آن

مقدمه

مشارکت سیاسی را می‌توان از دو دیدگاه فلسفی و علمی مورد بحث قرار داد. از دیدگاه فلسفی، بحث به حوزه تصورات، ماهیت‌شناسی و هستی‌شناسی موضوع اختصاص می‌یابد و مشارکت سیاسی به عنوان یک مفهوم مورد بررسی قرار می‌گیرد و لذا تعریفی از آن ارائه می‌شود که عمده‌تاً ماهیت آن را مشخص می‌کنند. بدیهی است این اقدام از حوزه این نگارنده خارج است.

از دیدگاه علمی مشارکت سیاسی به لحاظ تصدیقی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و منظور از آن این است که مشخص شود چه قوانین جامعه‌شناختی و فرهنگی بر چگونگی و چونی رفتاری که مشارکت سیاسی نام دارد، حاکم است. شناسایی این قوانین نشان می‌دهد که انواع مشارکت سیاسی کدام است و بر هر کدام از این تقسیمات چه قوانینی اختصاصی دیگری حاکم است. نگارنده علاقمند به بحث پیرامون مشارکت سیاسی در این حوزه نظری است و مایل است با یک پژوهش مبتنی بر اسناد کتابخانه‌ای در یابد که: اولاً چرا در کشورهای در حال توسعه مشارکت سیاسی یا اصولاً وجود ندارد، و چنانچه

*دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

وجود دارد، برای بخش عظیمی از جامعه به تکلیف مردم در حمایت از خواسته دولتمداران محدود می‌شود؛ و بخش معدودی از جامعه نیز از هرگونه مشارکت سیاسی منفعل شده و یا به بیگانگی سیاسی روی می‌آورد؛ یا اینکه به منظور تبدیل تکلیف حمایتی خود به حق تقاضا و عملاً به لحاظ وادار سازی حکومت به قبول تکلیف خود در برآوردن تقاضاهای جامعه به انواع خشونت سیاسی مانند ترور، کودتا، شورش و بلوا دست می‌زند. ثانیاً پژوهشگر حاضر علاقمند است دریابد چه شرایطی جهت تبدیل این نوع مشارکت خشونت آمیز به مشارکت تقاضامند غیر خشونت آمیز وجود دارد.

به لحاظ گستره موضوعی سعی خواهد شد که طی دو مقاله متوالی به دو سؤال فوق که به هم مربوط هستند، پاسخی مناسب ارائه گردد. در مقاله حاضر تلاش نویسنده صرفاً به سؤال اول محدود می‌شود.

در این مقاله ابتدا به شرح وجوه تمایز دو نوع مشارکت منفعلانه و فعالانه از یکدیگر می‌پردازیم و سپس با استناد به این توصیف به سیری کنکاشگرانه در متون نظری سیاسی بسنده می‌کنیم. البته ذکر این نکته لازم است که انتخاب دو مفهوم منفعلانه و فعالانه با عنایت به این پیش فرض بوده است که در هر حرکت انفعالی نوعی اضطراب‌رروانشناختی در رفتار مستتر است و برعکس، مبنای حرکت فعالانه قدرت انتخاب، تعقل و تدبیر انسانی است.

در این بررسی هدف آن است که با مرور دیدگاه‌های دانشمندان صاحب نظر توسعه سیاسی به چرایی یا تداوم مشارکت منفعلانه و عدم تحول آن به مشارکت سیاسی فعالانه در کشورهای در حال توسعه نایل آییم. البته یافته‌های این مقاله نویسنده را یاری خواهد داد تا در مقاله تکمیلی درباره چگونگی تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه در این کشورها تأملی نظری داشته باشد.

فرضیه این بخش از مقاله آن است که صاحب نظران مختلف با جمع آوری اطلاعات از شرایط مکانی و موقعیتهای زمانی گوناگون صرفاً حوزه فعالیت خود را به بعدی واحد از عوامل مختلف تأثیرگذار بر ابقای مشارکت منفعلانه

در جهان سوم محدود نموده اند. این محدودیت مانع ایجاد نوعی اجماع بین صاحب نظران توسعه سیاسی نسبت به چگونگی و چرایی تداوم مشارکت منفعلانه در این قسمت از جهان شده است. برای رسیدن به چنین اجماع نظری، پژوهش‌های میدانی بسیاری لازم است.

به رغم وجود اظهار نظرها و طبقه بندیهای مختلف در تحلیل مشارکت منفعلانه، در يك جمع بندی کلی می توان آنان را به دو دسته عمده تقسیم کرد:

- افرادی مانند ماکس وبر... و ریگز که به مشارکت صرفاً به عنوان امری فنی می نگرند و معتقدند که با تغییر فنی توالیها احتمالاً روند مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه تغییر می یابد.

- بر عکس دانشورانی چون هانتینگتن که با دیدگاهی محافظه کارانه بر نیمه «استواری» از مفهوم مرکب «تغییر با استواری» تأکید می ورزد؛ و همچنین واینر و دیگران که قسمت اعظم تأکیدشان بر نیمه «تغییر» از مفهوم مرکب «تغییر با استواری» است؛ در يك قالب قرار می گیرند.

هر دو گروه دل نگران ظرفیت نظام سیاسی هستند. البته در دید هانتینگتن و سلف فکری او آلکسی دوتوکویل ظرفیت و یا عدم ظرفیت به ترتیب از آمادگی و یا عدم آمادگی جامعه ناشی می شود، در حالی که در دیدگاه واینر ظرفیت و یا عدم ظرفیت نشانی تدبیر و یا سوء تدبیر مدیران جامعه در عدم رعایت توالیهای توسعه است. برای روشن شدن موضوع به شرح و تفسیری اجمالی از دیدگاههای مختلفی که متفکران فوق آنان را نمایندگی می کنند، می پردازیم.

۱ - وجوه تمایز مشارکت منفعلانه از مشارکت فعالانه سیاسی:

مفاهیم مشارکت منفعلانه و مشارکت فعالانه سیاسی در این مقاله به ترتیب ناظر دو نوع رفتار اجتماعی نهادین در جوامع در حال توسعه و جوامع توسعه یافته سیاسی است. مشارکت منفعلانه به حالت نابسامان و صورتهای خلاف قاعده و غیر متناسب با استعدادهای عقلی و خلاقیت‌های انسانی اطلاق می شود که به صورت انفعال از مشارکت سیاسی و در بعدی وسیع تر به وجه منفی مشارکت اعتراض آمیز همراه با خشونت از جمله

شورشها، خرابکاریها، ترورها، و بخصوص گروههای سازمان یافته چریکی در مخالفت با نظام سیاسی و یا رژیم مبتنی بر آن تجلی می یابد.

کاربرد مفهوم نابسامان در این مقال حاوی بارنظری است. منظور از این کاربرد آن است که میان روابط نامتعادل پایدار و نهادینی که بین حکومت و بخشی از جامعه در کشورهای در حال توسعه وجود دارد، باموارد نابهنجار دفعی و اتفاقی که در کشورهای توسعه یافته با جامعه مدنی قدرتمند اتفاق می افتد، تفاوت گذاشته شود. دو مفهوم «عدم تعادل پایدار» و «نهادین» که بیان کننده این تفاوت عمقی است، نیازمند درمانی استراتژیک و بلند مدت است که با درمانهای تسکینی و تاکتیکی مورد دوم متفاوت است.

تمایز بین «مشارکت منفعلانه» و «مشارکت فعالانه» نیز نیاز به تشریح دارد. به رغم تفاوتی که بین دو بعد از مشارکت منفعلانه قایل شدیم، اما هر دو شکل فوق از لحاظ ماهوی با نوع مشارکت فعالانه تفاوت دارد. وجه تمایز دو نوع مشارکت منفعلانه و فعالانه گذشته از تبعات اجتماعی آن، از دو منشاء مختلف در ورودی نظام سیاسی ناشی می شود. در دیدگاه تحلیل نظامها، هر نظام از چهار فاز ورودی (درونداد)، درونی (میانداد)، خروجی (برونداد) و نتیجه (که از برخورد با محیط حاصل می شود) تشکیل می گردد. این چهار فاز در کلیه نظامهای مختلف مادی و انسانی مشترکاً وجود دارند. البته توضیح آن با دستگاههای مادی قابل فهم تر است. بدین لحاظ ابتدا تفاوت را با دستگاه مکانیکی خودرو شروع می کنیم، سپس تمایز آن را در ورودی به نظام سیاسی توضیح خواهیم داد.

خودرو هم به عنوان يك نظام مکانیکی دارای چهار فاز فوق است. ورودی و خروجی مرز جدایی و تعامل دستگاه با محیط است. موجودیت اتومبیل به عنوان يك نظام، جدا از وجود فیزیکی آن، بستگی به تقاضا و سپس حمایتی دارد که به صورت بنزین، روغن، هوا و... وارد آن می شود. چنانچه تقاضایی وجود نداشته باشد، موجودیت خودرو بی فایده و متروک خواهد شد؛ و اگر حمایت به صورت بخش دیگر ورودی وارد نظام نشود، نظام اتومبیل قادر به فعالیت نیست. در واقع به مقتضای تأمین خواسته حرکتی فوق وسایل اقدام

در اختیار آن گذاشته می شود تا خودرو با وجود فیزیکی خود انرژی حرارتی را به انرژی مکانیکی و حرکتی تبدیل کند.

به قیاس فوق موجودیت نظام سیاسی در گرو کارکرد ویژه ای است که به عهده دارد. قسمتی از کارکرد ویژه جمعی و عمومی جامعه همانند رشد اقتصادی، تأمین بهداشت محیط، آموزش...، در حال حاضر- و در گذشته صرفاً امنیت نظامی جامعه- ایجاد می کرد تا نهادهای به عنوان حکومت ایجاد شود. اگر چه این مقتضای منطقی در ابتدای تاریخ به طور عامدانه و آگاهانه وجود نداشت، ولی بشرطی زمان به فلسفه وجودی دستگاه حکومت پی برد. بدیهی است که برای انجام این خواسته دستگاهی به وجود می آید. اما فعال شدن این دستگاه نیازمند حمایت است. فقدان تقاضای مقدم، نظام سیاسی را راکد، متروک و بی کارکرد می کند و فقدان حمایت مؤخر، نظام سیاسی را ناتوان می نماید. مشارکت منفعلانه (و تمایز آن از مشارکت فعالانه) از ناپیده گرفتن ضرورت هماهنگی دو جزء فوق (با توالی ضروری ابتدا تقاضا و سپس حمایت) ناشی شده است. این مسامحه غیر تخصصی در گذشته به لحاظ سکون و رکود نظامهای سیاسی مشکل ساز نبود. اما با سرعت گرفتن صیورورت تاریخی و متنوع شدن بخشهای مختلف جامعه، این مسامحه موجب بی ثباتی و عقب افتادگی نظامهای سیاسی با مشارکت سیاسی منفعلانه شده است.

دومین وجه تمایز مشارکت منفعلانه از مشارکت فعالانه، از وجوه اختلاف روانشناسی اجتماعی جوامع ناشی می شود. در حالیکه مشارکت منفعلانه از وضعیتی اضطراری ناشی می شود که جنبه عاطفی دارد، مشارکت فعالانه جلوه ای عقلایی دارد که از محاسبات مربوط به تعامل منطقی بین منافع گوناگون در سطح کلان جامعه ناشی می گردد. به عکس مصادیق خلاف قاعده ای که از مشارکت منفعلانه به صورت عدم مشارکت، اعتراض غیر سالم، خشونت، ترور... ظاهر می شود، مصادیق مشارکت فعالانه سیاسی به صورت تقاضای منطقی، مشارکت در حزب، تجمع منافع، تدوین منافع، رأی دادن، نامزد مناصب مختلف شدن، ایجاد حزب سیاسی و یا انجمنهای داوطلبانه، مشارکت نهادین برای تغییر خط مشی های مختلف، جایگزینی مقامات رژیم، تغییر

رژیم سیاسی و حتی تغییر نظام سیاسی به طرق نهادین متجلی می شود. برخوردهای خشونت بار بین گروههای مختلف سیاسی در تاجیکستان، در مقابل برخوردهای نهادین کشورهای حوزه دریای بالتیک و تا حدودی وضعیت در حال گذاری که به خشونت سریع و دفعی روسیه در شهریور ماه ۱۳۷۲ انجامید، نمونه های بارزی از دو نوع مختلف مشارکت منفعلانه و مشارکت فعالانه را به نمایش می گذارد.

نلسون از موضع محافظه کاران اعلان می کند که نوع اول را نمی توان مشارکت نامید. از دید محافظه کاران تا دهه ۱۹۶۰ «مشارکت حقیقی به جریان از پایین به بالای نفوذ اطلاق می شود که بر دستور جلسات حکومت [از طریق نهادین] اثر می گذارد... معمولاً این نوع از مشارکت با نظم همراه است و بندرت لچار بی قاعدگی می شود».^۱

بنابراین از دید محافظه کاران (تا دهه ۱۹۶۰) آن دسته از اقدامات مردمی که به صورت اعتراض سیاسی گسترده و بخصوص خشونت آمیز ظهور می کند، مشارکت نیست. بر عکس به نظر آنان، تداوم این نوع اقدامات از فقدان اقتدار و یا فروپاشی نهادها و پویشهای مشارکتی ناشی می شود. خلاصه این دیدگاه محافظه کارانه آن است که «اعتراض آنتی تز مشارکت است.»^۲

بعد از دهه ۱۹۶۰ با عطف توجه به مشارکتهای جمعی در شوروی و حتی در رژیمهای مبتنی بر ایدئولوژی فاشیسم (آلمان، ایتالیا، اسپانیا) و پیدایش نمونه هایی از این رژیمها بویژه در دهه ۱۹۷۰ به بعد در کشورهای در حال توسعه چون عراق، نظریه پردازان دامنه محدود تعریف محافظه کاران از مشارکت را شکستند. مثلاً لاپلومبارا، سیدنی و ربا و همکاران، و مک کلوفسکی راهپیماییهای هدایت شده به نفع دولتها و سخت کوشی

1- Joan Nelson " Political Participation ", Understanding Political Development (Boston and Toronto: Little and Brown Company, 1987) P.104.

2- Ibid.

ایدئولوژیک اتباع رژیم‌های فوق را در پیشبرد اهداف حکومت که به صورت نهضت‌های مختلف متشکل می‌شدند، به ترتیب «مشارکت منفعلانه»^۳، «مشارکت مجعول»^۴ و «مشارکت دستکاری شده»^۵ نامگذاری کردند. واینر نیز مشارکتی را که حاکی از تصمیم داوطلبانه برای انتخاب موردی خاص که منافع فرد یا گروه را تأمین می‌کند، نباشد و صرفاً به مقتضای تهییج و یا تهدید ایجاد شده باشد، «مشارکت حمایتی»^۶ می‌نامد!

در این مقاله پژوهشی به منظور پرهیز از انتقال ارزشهای خود محور غربی که با کوته بینی بطلمیوسی معیار ارزیابی را دمکراسیهای غربی قرار داده است، سعی می‌کنیم به جای استفاده از اصطلاحات و تعاریف گروه دوم و سوم، به اقدامی تلفیقی دست بزنیم و از تلفیق محتوای دیدگاه تحلیل سیستمهای واینر با مفهوم سازی لاپلومبارا «مشارکت منفعلانه» را به کار گیریم. در واقع گرچه به لحاظ ظاهری مفهوم مشارکت منفعلانه لاپلومبارا پذیرفته شده است، ولی از لحاظ محتوایی دامنه مفهوم فوق در این پژوهش گسترش یافته است. این گسترش مفهوم نویسنده این مقاله را یاری داده است تا با دو معیار دوگانه عقلانیت - اضطرار و مشارکت بهنجار - نابهنجار به نوعی الگو شناسی انواع مشارکتها نایل آید. در یک سو مشارکت فعالانه مبتنی بر شناخت موقعیت ضروری حکومت برای رفع نیازهای کلان جامعه

3- Joseph Lapalombara , " Political Participation as an Analytical Concept in Comparative Politics" in Citizen and Politics: A Comparative Perspective. (eds.) Sidney Verba and Lucian Pye (stamford, Conn.: Greylock, 1978) pp.176-194.

4- Sidney Verba, Nie , and Kim , Particiption and Political Equality: A Seven-Nation Comparison, (Cambridge : Cambridge U.P.,1978)P.47.

5- Herbert McCloskey" Political Participation" International Encyclopedia of Social Science, Vol III , (New York : Macmillan and Free Press, 1968), pp.252- 265.

6- Myron Weiner " Political Participation : Crises of Political Process" in Crises and Sequences in Political Development (eds.) Leonard Binder et.al (Princeton,N.j.: Princeton, U.P. :1971), pp. 164- 165.

قرار دارد و بدین لحاظ مشارکت کنندگان فعال سعی دارند تا به مقتضای رفع نیازهای جمعی جامعه حکومت را با حمایت مالی و فکری و عملی خود در راستای برآوردن نیازهای فوق الذکر یاری دهند. از سوی دیگر مشارکت منفعلانه، به شکل نابهنجار تسلیم در مقابل خواسته های سرکوب گرانه حکومت و یا به عکس عدم مشارکت، و نهایتاً مشارکت اعتراض آمیز و یا خشونت آمیز در جامعه اطلاق می شود. اوج فروپاشی نظام سیاسی زمانی است که بخشهای مختلف جامعه با تحمیل توأم با زور تقاضاهای خود بر بخشهای دیگر، از هرگونه حمایت از کل جامعه سرباز می زنند. این نوع از مشارکت معمولاً با اضطرار همراه است که از لحاظ سیاسی به رژیم مابوکراسی و یا آنارشویست مشهور است.

۲- علل تداوم مشارکت منفعلانه در کشورهای

در حال توسعه : چند دیدگاه

نسبت به علل تداوم مشارکت منفعلانه هم متقدمین و هم متأخرین حوزه های مختلف جامعه شناسی و علوم سیاسی در قرن بیستم اظهار نظر کرده اند. مثلاً ماکس وبر با مشاهده روند تحولات آلمان شدیداً دل نگران آن بود که چنانچه توسعه اولیه دیوانسالاری قوی به هنگامی واقع شود که نهادهای مستقل سیاسی جامعه هنوز ضعیف و در حال شکل گرفتن هستند، دیوانسالاری اداری از این وضعیت به نفع افزایش قدرت خود و در جهت کنترل و کاهش قدرت نهادهای سیاسی مستقل سوء استفاده کند. وبر دل نگرانی خود را نسبت به دیوانسالاری زودرس و قدرتمند پروس و آلمان، مبتنی بر این اعتقاد می دانست که این روند، دمکراسی و مشارکت عمومی را تضعیف خواهد کرد.^۷

7- Max Weber, quoted by weiner "Political Participation: Crises of the Political Process" Crises and Sequences in political Development (ed) Leonard Binder (Princeton, N.J.: Princeton U.P, 1971), p. 180.

دل نگرانی فرد ریگز نسبت به پایداری مشارکت منفعلانه در جهان توسعه نیافته از سنخ دل نگرانی وبر است؛ اما اظهار نظر ریگز دارای این مزیت نیز هست که مسائل مورد نظر خود را تعریف عملیاتی می کند. وی مدعی می شود که توسعه زود رس ساختار دیوانسالاری چنانچه قبل از تکوین و توسعه احزاب و گروههای ذی نفوذ توانمند و کاملاً مستقل از حکومت اتفاق افتد، به احتمال زیاد روند دمکراتیزه شدن و مشارکت فعالانه سیاسی در جامعه عقیم می ماند. این عدم تحول به نظر ریگز از تمایل شدید پرستیژی (و نه معقولانه) دیوانسالاری زود رس به عدم پاسخگو بودن خود در مقابل جامعه ناشی می شود.^۸

در یک پژوهش میدانی که در لیما انجام شد، تأثیر این گرایش حکومت-محور به نحوی مورد تأیید قرار گرفت. بر اساس یافته های این پژوهش میدانی، آمادگی یا عدم آمادگی حکومتها در گسترش مشارکت بر نوع آن تأثیر دارد. چنانچه حکومتها زمینه مشارکت سالم سیاسی را فراهم نیاورند و جهت سیاست را به سوی بخش یا گروه خاصی هدایت کنند، هر چند در کوتاه مدت مردم به سرعت خود را با وضع جدید وفق می دهند،^۹ ولی در بلند مدت این امر ممکن است به نوعی دگرگونی عمیق و انقلابی در جامعه منجر شود. در تحلیل علل فرو پاشی شوروی می توان عواملی چند از جمله همین به تعویق انداختن روند مشارکت جویانه فعال مردمی را دخیل دانست.^{۱۰}

8- Fred Riggs "Bureaucrats and Political Development: A Paradoxical view" in *Bureaucracy and Political Development* (ed.) Joseph Lapalombara (Princeton, N.J.: Princeton U.P. 1963) p.128.

9 - Reported by Joan M. Nelson, *Access to Power: Politics and the Urban Poor in Developing Nations* (Princeton, N.J.: Princeton U.P., 1971) p.307.

۱۰- رجوع شود به: حسین سیف زاده «تأملی نظری نسبت به تأثیر توسعه نیافتگی بر فروپاشی شوروی» مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال اول، شماره سوم (زمستان ۱۳۷۱) صص ۸۹-۴۹.

توضیح تایلور و جودیس نیز در تفسیر تحولات مشارکتی شایان توجه است. در یک مطالعه میدانی که این دو دانشمند انجام داده اند، علاوه بر تأیید یافته های پژوهش در لیما، این نتیجه نیز حاصل شد که پویش مناسبات حکومت با مردم بیش از نوع رژیم سیاسی بر نوع مشارکت تأثیر دارد. در کتابی که یافته های این مطالعه در آن آمده است، نام رژیمهای مختلف دمکراتیک، اقتدارگرا و توتالیتری چون هند، ایالات متحده، سوریه، چکسلواکی و شوروی سابق دیده می شود.^{۱۱}

در ارتباط با کنش و واکنش دستگاه اداری-سیاسی با جامعه، نگرش متفاوتی نیز وجود دارد. راستو به طریقی نمایندگی این نگرش را به عهده دارد. راستو نوع مشارکت را تابع زمان بندی گسترش مشارکت می داند؛ به نظر وی دو مسئله تمرکزگرایی قدرت و رشد حس همگرایی ملی که بعدی فرهنگی نیز دارند، بر چگونگی و نوع مشارکت سیاسی تأثیر می گذارند. راستو مدعی است که چنانچه گسترش مشارکت سیاسی قبل از دو پویش تمرکزگرایی قدرت و رشد همگرایی ملی شکل گیرد، به احتمال زیاد امکان بی ثباتی و خشونت سیاسی افزایش می یابد.^{۱۲} بنابر این، دیدگاه حاضر معتقد است که روند سالم توسعه مشارکت باید از وحدت گرایی ملی به تدریج به سوی کثرت گرایی ملی سوق پیدا کند و نه بالعکس.

به سیاق راستو، هانتینگتن نیز با دیدی شدیداً محافظه کارانه معتقد است که ایجاد و توسعه مشارکت سیاسی باید به مقتضای آمادگی جامعه ایجاد شود. به نظر وی، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه اظهار علاقه به مشارکت سیاسی به مقتضای ایجاد خود آگاهی سیاسی که تدوین منافع مشترک را ضروری می کند، ظاهر شده است. هانتینگتن معتقد است که اظهار

11- Charles Taylor and David A. Jodice " Possible Protest and Government Change ", *World Hand-Book of Political and Social Indicators*, (New Haven, conn.: Yale University Press, 1983), p.18.

12- Dankwart A. Rustow, *A World of Nations : Problems of Political Modernization* (Washington D.C. : Brookings Institution, 1967) Passim.

علاقه و تمایل به مشارکت سیاسی از سوی روشنفکران و دانشجویان، به تقلید از کشورهای پیشرفته دموکراتیک صورت می گیرد. این نحوه فکر به وضوح در مقدمه کتاب وی به شرح زیر آمده است:

مسئله اصلی این کشورها (ی رو به رشد) نه آزادی، بلکه ایجاد يك سامان عمومی مشروع است. انسانها ممکن است بدون آزادی از سامان برخوردار باشند، ولی بدون سامان نمی توانند هیچگونه آزادی را نگه دارند. پیش از محدود ساختن دامنه اقتدار، اقتداری باید وجود داشته باشد و همین اقتدار است که در کشورهای رو به رشد کمتر پیدا می شود، زیرا در این کشورها روشنفکران از خود بیگانه، سرهنگان گردنکش و دانشجویان شورشی حکومت را پیوسته در معرض تهدید دارند.^{۱۳}

هانتینگتن از اظهارات مدیسون چهارمین رئیس جمهور امریکا در تأیید گفته خود شاهد می آورد: «بزرگترین دشواری از این واقعیت سرچشمه می گیرد که نخست باید حکومت را قادر ساخت که بر حکومت شوندگان نظارت کند، و در مرحله دوم باید آن حکومت را واداشت که رفتارش را تحت نظارت قرار دهد.^{۱۴}

با این زمینه نظری، هانتینگتن به تجزیه و تحلیل روند تحولات کشورهای توسعه نیافته آسیا و آفریقایی می پردازد. در این تجزیه و تحلیل وی مدعی می شود که تعرض قوه مجریه به نهادهای پارلمانی و انحلال یا تعطیل آنها، و همچنین تجاوز بوالهوسانه به قانون اساسی از طریق تفسیر انحرافی، تغییر خودخواهانه و یا تعطیل آن، و یا جایگزین نمودن سریع احزاب فرمایشی و نظامی به جای احزاب رقابتی خودجوش و یا سرکوب آنها، از این عدم آمادگی کشورها ناشی می شود. هانتینگتن اضافه می کند که چنانچه این نهادها در نتیجه یک پویش آگاهانه مبارزاتی قشرها و طبقات مختلف به ست آمده

۱۳- ساموئل هانتینگتن، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی (تهران، نشر علم، ۱۳۷۰) ص ۱۶.
۱۴- همان، ص ۱۵.

بودند، بهره‌وران از آنها به استقرار و تداوم آنها معتقد می‌شدند و لذا به آسانی اجازه نمی‌دادند که این نهادها حذف، تحریف، و یا دستخوش تغییر و یا تعطیل شوند.

هانتینگتن در تحلیل چگونگی و چرایی موضوع، این ضعف نهادین در کشورهای در حال توسعه آفریقا و آسیا را به وضعیت از هم گسیخته این جوامع ربط می‌دهد. به نظر وی جوامع مزبور از وجود نوعی هنر به هم پیوستن سیاسی بی بهره‌اند. بدین لحاظ وی نتیجه می‌گیرد که گسترش مشارکت سیاسی قبل از ایجاد ساختارهای خودجوش منسجم و نهادین موجب به خشونت کشیده شدن جامعه و افول سیاسی در آن می‌شود.^{۱۵} استدلال هانتینگتن آن است که اجازه گسترش مشارکت سیاسی، قبل از تشکیل نهادهای سیاسی لازم، موجب خواهد شد تا سرابهای سنتی اقتدار سیاسی همراه با نهادهای سیاسی سنتی پیشین خشک شوند، بدون آنکه نهادهای ساختاری و دمکراتیک جدید جایگزین آنها شده باشند. نتیجتاً این تحول زودرس، مبانی جدید و لازم برای تجمع سیاسی و آفرینش نهادهای سیاسی جدید را به شدت پیچیده و دشوار می‌کند. این دشواری و پیچیدگی خود احتمال نابسامانی و ناستواری^{۱۶} سیاسی را افزایش می‌دهد.^{۱۷}

در مقاله دیگری که هانتینگتن یک دهه قبل از کتاب مذکور به رشته تحریر در آورده، با محافظه‌کاری بیشتری موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. هانتینگتن تأکید دارد که تحول نهادهای سیاسی و ارزشهای عجین با آن در نظر عامه مردم از عوامل کلیدی در شکل‌گیری بسامان یا نابسامان مشارکت سیاسی است.^{۱۸}

منظور از نهادمند شدن مورد نظر هانتینگتن اشاره به فراگردی در نظام

۱۵- همان، صص ۱۱-۵.

16- Instability

۱۷- همان، ص ۱۱.

18- Samuel P. Huntington, "Political Development and Political Decay," World Politics 17: 3 (April 1965), pp. 386-430.

سیاسی است که در آن انطباق پذیری به جای انعطاف ناپذیری، پیچیدگی جامعه به جای سادگی، استقلال دستگاهها و نهادهای سیاسی به جای تابعیت، و انسجام جایگزین کسبختگی شود.^{۱۹}

به رغم وابستگی هانتینگتن به مشرب محافظه کاری، نمی توان او را در قالب نظریه پردازان طرفدار حکومت‌های اقتدارگرا و یا توتالیتر جای داد. فحوای ضمنی و ادعاهای صریح خود هانتینگتن این نتیجه گیری زودرس را رد می کند. وی با اعتقاد به پیچیده شدن فزاینده جامعه و تعمیق تمایز ساختاری و پیدایش بخشهای مختلف با منافع ناهمگون، اظهار می دارد که:

در يك جامعه ناهمگون تر و پیچیده تر، هیچ نیروی واحدی نمی تواند بر جامعه فرمان راند و اجتماعی سیاسی برپا سازد، مگر آنکه نهادهای سیاسی را بیافریند که مستقل از نیروهای اجتماعی بوجود آورنده آن نهادها بتوانند ادامه حیات دهند. [وی سپس به نقل قولی از روسو استناد می کند که] نیرومندترین فرد جامعه هرگز چندان نیرومند نیست که بتواند همیشه سروری کند، مگر آنکه نیرو [زور] را به حق و فرمانبری را به تکلیف مبدل سازد.^{۲۰}

در واقع هانتینگتن با بهره گیری از مفاهیم حوزه های مختلف سیاسی و حقوقی در نقل قول فوق سعی دارد که راه حل مطلوب خود را ارائه دهد. زمانی فحوای نظری دیدگاه هانتینگتن برای ما بهتر روشن می شود که به اهمیت عوامل فرهنگی در مسائل سیاسی نیز آگاه شویم. وی تأکید می کند که اصل بنیادین همدلی و وفاداری به یکدیگر در جامعه سیاسی نقش بسیار اساسی در چگونگی و نوع شکل گیری مشارکت سیاسی دارد. استدلال او ناظر بر این ادعاست که چنانچه عکس وفاداری و همدلی در جامعه فائق آید و گروههای اجتماعی یکدیگر را دشمن آشتی ناپذیر خود فرض کنند، امکان ندارد که بتوانند نوعی جامعه سیاسی منسجم ایجاد کنند. تأسیس يك جامعه سیاسی

۱۹- ساموئل هانتینگتن پیشین، صص ۲۴-۲۳.

۲۰- همان، ص ۱۹.

زمانی ممکن می‌شود که اعضای آن به نوعی علقه، منافع و همدلی مشترک رسیده باشند.^{۲۱}

هانتینگتن عدم استقرار مشارکت سیاسی نهادین در دو کشور ایتالیا و ایران^{۲۲} را ناشی از فقدان این همدلی و بر عکس شیوع فرهنگ سیاسی بی‌اعتمادی می‌داند. وی مدعی است که بی‌اعتمادی به روابط ساختاری موجب وفاداری سنتی به گروه‌های آشنا و فامیلی شده است. هانتینگتن در مورد تبعات نظری بی‌اعتمادی در فرهنگ سیاسی جامعه بر روند مشارکت سیاسی، از نظریه کالمان سیلورت استفاده می‌کند. به نظر سیلورت :

یک نوع بی‌اعتمادی جبلی به دولت، همراه با چشمداشت مستقیم منفعت اقتصادی و شغلی از حکومت نیروی حزبی را نابود می‌سازد و اصل تنوع (تکثرگرایی) سیاسی را از کار می‌اندازد و نمی‌گذارد منش سیاسی والاتر به وسیع‌ترین معنای آن و جاهت سراسری پیدا کند.^{۲۳}

همان طوری که میراث فکری متقدمین جامعه شناس و صاحب نظران بروکراسی مانند وبر، بر تفکر راستو و فرد ریگز اثر گذاشته بود، هانتینگتن نیز وارث نظریه پردازان مؤسس نظام سیاسی ایالات متحده و همچنین متفکرانی چون آلکسی دوتوکویل است. دوتوکویل با شیفتگی نسبت به دموکراسی ایالات متحده، عملاً به موقعیتی نزدیک می‌شود که جوامع را به

۲۱- همان، ص ۲۰. بعدها نیز هانتینگتن به تاثیر عوامل فرهنگی بر توسعه سیاسی وفادار می‌ماند. وی هم اکنون نیز طی سمینارهای ماهانه‌ای که توسط استادان این حوزه مطالعاتی در دو دانشگاه هاروارد و ام. آی. تی به ریاست خودش و مایرون واینر تشکیل می‌شود، بر اهمیت عوامل فرهنگی تأکید دارد. نگارنده که طی سال تحصیلی ۹۲-۱۹۹۱ به لحاظ فرصت مطالعاتی در هاروارد حضور داشت، مستقیماً در جریان این نظر قرار می‌گرفت.

۲۲- هانتینگتن مشارکت سیاسی در رژیم سلطنتی ایران را مورد مطالعه قرار داده است.

23- Quoted by Huntington from:

-Kalman H. Silvert, *Expectant People* (New York: Random House, 1963) pp.358-9.

دو دسته «آماده» و «غیر آماده» برای گسترش مشارکت تقسیم می‌کند. هانتینگتن و سیلورت هم در این مورد با دوتوکویل اشتراک نظر دارند. هانتینگتن به نقل جمله‌ای از دوتوکویل می‌پردازد که به نظر او در چگونگی گسترش مشارکت سیاسی نقش دارد. به نظر دوتوکویل «برای آنکه انسانها متمدن شوند و همچنان متمدن باقی بمانند، باید هنر به هم پیوستن انسانها نیز به اندازه افزایش سطح برابری آنها رشد و بهبود یابد».^{۲۴}

مایرون واینر به جای تأیید تر عدم آمادگی، مسئله توالی فازهای مختلف توسعه را مطرح می‌کند. به نظر او در کشورهای پیشتان توسعه تقاضا برای مشارکت نه به صورت متراکم و انباشتی، بلکه به ترتیب نسبت به حقوق مدنی (در قرن هیجدهم)، سپس سیاسی (در قرن نوزدهم) و اجتماعی (در قرن بیستم) ایجاد شد. از لحاظ موضوعی تقاضای مشارکت در این جوامع از سوی طبقات متوسط علیه اقتدار پادشاهان شکل گرفت. آنان خواهان تضعیف اقتدار بوالهوسانه شاهان بودند. با عنایت به این درخواستها که مبتنی بر خودآگاهی طبقاتی بود، چارچوبه‌های نهادین برای تأمین و تضمین مشارکت به وجود آمده، به تدریج گسترش یافت تا به حق مشارکت عام امروزی رسید.^{۲۵}

به نظر وی شکل‌گیری این خود آگاهی طبقاتی نقشی اساسی در پیدایش مشارکت فعالانه سیاسی ایفاء کرد. بدین لحاظ این تغییر پس از ستیزشهای سیاسی شدید به هنگام در خواست گروههایی که خواهان مشارکت در نظام سیاسی بودند، حاصل شد. به کلامی دیگر، رژیمهای سیاسی حاکم بر این کشورها مایل نبودند که خیرخواهانه و به نام منافع کلان در نظام سیاسی و به نفع ارتقای آگاهیهای اجتماعی طبقات جدید از قدرت خود بکاهند، بلکه این تحولات طی روندی از مبارزه طولانی و عمدتاً خشونت آمیز به ست آمده است.^{۲۶}

24- Quoted from Alexis de Tocqueville, *Democracy in America*, (ed.) Philips Bradeley, Vol.II, (New York: Knopf, 1952) p. 118.

25- Myron Weiner, *op.cit.* pp. 176-177.

26- *Ibid.*

واینتر تاکید دارد که در غرب توسعه همزمان اقتدار مرکزی و تقاضای مشارکت سیاسی فرد در سرنوشت خود حاکی از نوعی توازن مطلوب در توسعه سیاسی بوده است. به نظر وی در کشورهای پیشتان توسعه، به محض آنکه زندگی فرد از کشور تأثیر پذیر می شد، فشار برای حق مشارکت بیشتر شهروندان در سطح کلان در سیاست نیز رشد می کرد. بر عکس در کشورهای در حال توسعه، جو فرهنگی مبارزه علیه مداخله و سلطه خارجی زمینه را برای گسترش بلامعارض اقتدار مرکزی و تابعیت مردم نسبت به مقامات آن فراهم آورد. جامعه نیز به مقتضای این جو فرهنگی و علاقه به اعتلای هدف والاتر استقلال به طور منفعلانه ای به این تحولات تن داد.^{۲۷} در نتیجه، روحیه تابعیت به جای شهروندی از رشد نامتوازن قدرت اقتدار مرکزی در مقابل ضعف فزاینده جامعه به وجود آمد و هیچ گاه جامعه مدنی شکل نگرفت و مردم نتوانستند توان لازم را جهت ایجاد موازنه قدرت بین خود و حکومت اقتدارگرا کسب کنند. در نتیجه به تدریج بر انفعال آنان در جامعه سیاسی افزوده شد.

بر عکس، در کشورهای پیشتان توسعه سیاسی به لحاظ فقدان محظوریت خطر نسبت به استقلال خارجی، جامعه مدنی شکل گرفت و به مقتضای آن شهروندان حلقه تابعیت کورکورانه از مقامات را گسستند و جریان نظم سیاسی «پایین به بالا» را به جای جریان قبلی و سنتی «بالا به پایین» نشانندند. این اقدام همگام با این آگاهی به عمل آمد که حکومت یکی از نهادهای اجتماعی است که زندگی آنان را تحت تأثیر قرار می دهد. به علاوه این تفکر نیز ایجاد شد که بین نظام سیاسی که واجد حاکمیت است، و نظامی که مجری حق حاکمیت از سوی دارندگان حاکمیت است، تمایز وجود دارد. بنابراین مشروعیت حکومت، به عنوان نهاد فعال ما یشاء و دارنده حق حاکمیت مطلق بر مردم، زیر سؤال رفت و حکومت به صورت صرفاً ابزار اجرایی برای پیشبرد منافع جمعی اجتماع جایگاه جدیدی به دست آورد. با

عنایت به این تحولات فکری بخشهای جدید به تأسیس نهادهای مستقل و مدرن بست زدند تا بتواند رقیب قدرت فزاینده سیاسی اقتدار مرکزی باشند.

در کنار این دیدگاه آگاهانه، واینر این نظر را نیز ارائه می دهد که چگونگی تحول فوق مبتنی بر صرف توطئه نسبت به اقتدار حکام نبوده است. در واقع مقامات صاحب اقتدار از موقعیت موجود به نفع گسترش اقتدار خود استفاده کرده اند. به نظر واینر مشکل اصلی از عدم توانمندی نظامهای سیاسی در پاسخگویی همزمان به انواع مختلف مشارکت مدنی، سیاسی و اجتماعی ناشی می شود. وی استدلال می کند که پیدایش همزمان این سه در خواست مشارکت، نظامهای سیاسی را ضرورتاً بی ثبات می کند. وی اشاره می کند که در کشورهای پیشتان توسعه تقاضا برای مشارکت مدنی، سیاسی و اجتماعی به ترتیب در قرن هیجدهم، نوزدهم و بیستم ایجاد شد. بنابراین در کشورهای در حال توسعه، اقدام جهت توسعه- از جمله مشارکت- دقت و ظرافت بیشتری می طلبد.

وجه تمایز مورد نظر واینر بین کشورهای پیشتان در توسعه و کشورهای در حال توسعه از روند تحولات این کشورها ناشی می شود. در کشورهای دسته اول، بین دو مسئله رشد هویت ملی و تعمیق اقتدار مرکزی تفاوت موضوعی وجود داشته است. در حالیکه کشورهای در حال توسعه، به لحاظ شیوع نهادین فرهنگ سیاسی تبعی مستعد آنند که رهبران برای حفظ فرمانروایی خود بر مردم، این دو مسئله را با یکدیگر و به طور یکسان تبلیغ کنند. به رغم احتمال چنین سوء استفاده ای، واینر تأکید می کند که رشد هویت ملی بروز کشمکشهای فرو ملی را سد می کند و بدین ترتیب از بروز خشونت‌های ناشی از مشارکتهای سنتی پیشینی^{۲۸} جلوگیری می شود.^{۲۹}

راه حل ضمنی واینر این است که کشورهای در حال توسعه، باید به تبعیت از روند آزمایش شده در کشورهای دمکراتیک پیشتان در توسعه

28-Primordial.

29- Weiner,op.cit,p.83.

مشارکت، جانب حزم و احتیاط را پیش گیرند. به نظر وی تراکم و انباشت همزمان سه نوع مشارکت مدنی، سیاسی و اجتماعی فراتر از ظرفیت پاسخگویی نظامهای سیاسی این کشورها است.^{۳۰} بدین ترتیب وی معتقد است که بنا به مقتضیات هر جامعه سیاسی باید نوعی تقسیم کار صورت گیرد و طی مراحل مختلف سه جلوه مذکور از مشارکت گسترش یابد.

گونار میردال به عکس واینر رشد و توسعه هویت ملی و ناسیونالیسم را در کشورهای تازه به استقلال رسیده مانع شکل گیری مشارکت فعالانه می داند. وی با اشاره به روند توسعه تحولات کشورهای پیشتان در اشاعه دموکراسی تأکید دارد که در این جوامع، پیش از ناسیونالیسم و گسترش دموکراسی، کشوری مستقل قوی با حکومتی نسبتاً کارآمد و الگوی مشترکی از اجرای قوانین تکوین یافت. گرچه وجود هویت ملی مورد نظر واینر برای تکوین مشارکت فعالانه سیاسی مناسب است، اما باید توجه داشت که وجود عوامل دیگری چون استقلال، حکومت کارآمد و تعهد به اجرای قوانین زمینه ساز چنین تحولی شده است. به نظر میردال در کشورهای در حال توسعه قبل از پیدایش حکومت کارآمد و متعهد به اجرای قوانین، ناسیونالیسم وایدئولوژیهای دموکراتیک یکی پس از دیگری ظهور یافتند. در نتیجه نظم متوازنی که در جوامع اروپایی وجود داشت، در جوامع در حال توسعه وجود ندارد. به علاوه چهره های مضاعف و متداخل توسعه، بار تحولات سیاسی این جوامع را چنان افزایش داده که نظام سیاسی توان و ظرفیت کافی برای تحمل متوازن آن را ندارد. به اعتقاد وی با این زمینه های نامناسب، احتمال زیادی وجود دارد که مشارکت سیاسی جلوه نامطلوبی به خود بگیرد و یا نتواند به طور فعالانه و سالم ظهور پیدا کند.^{۳۱}

30-Ibid,p.83.

31-Gunnar Myrdal, Asian Dram :An Inquiry into the Poverty of Nations (New York: Pantheon,1968) Vol I,p.119, Vol III,p.774.

به عکس دیدگاه‌های کلی مذکور که عدم آمادگی را به روند تحولات جامعه نسبت می‌دهند، گروهی از دانشمندان فرضیه آمادگی و عدم آمادگی را فقط در مورد بخش‌هایی از جامعه صادق می‌دانند. مثلاً ویلیام کورن هاووزر علت خشونت آمیز شدن مشارکت را ناشی از عدم توانایی روستاییان مهاجر به انطباق خود با شرایط زندگی شهری می‌داند. زندگی هسته‌ای شهری این تازه واردان را از خود بیگانه نموده و به آسانی آنان را بازیچه دست رهبران غیر واقع‌گرای تخیلی^{۳۲} قرار می‌دهد. از خود بیگانگی و ناتوانی روحی، آنان را به تابعینی حاشیه‌گرا و وابسته مبدل می‌سازد.^{۳۳}

تد رابرت گرر بروز انفعال و یا به شورش کشیده شدن مشارکت را به فاصله بین واقعیات موجود و انتظارات موعود ربط می‌دهد. به نظر او شکاف اجتماعی حتی بیش از امنیت، منزلت و ارزش‌های دیگر، بر شورورها و بدخیم شدن مشارکت تأثیر دارد. وی هشدار می‌دهد که «محدود کردن فرصتها» نیز همین نقش مخرب را در روند تحول مشارکت سیاسی ایفاء می‌کند.^{۳۴}

تحقیقات و پژوهش‌های میدانی که توسط دانشمندان دیگر از جمله فی یرابند و ریموند تنتر انجام شده است، پیشاپیش فرضیه‌های گرر را تا حد زیادی تایید می‌کند.^{۳۵} هر چند که این پژوهشها به لحاظ زمانی زودتر از نوشته‌های گرر صورت گرفته‌اند.

بارنز، کاس و همکاران به خشونت کشیده شدن سیاست را با سن و سال

32- Chiliastic .

33- William Kornhauser ,The Politics of Mass Society (New York: Free Press,1959) Passim.

34-Ted Robert Gurr,Why Men Rebel(Princeton,N.J.: P.U.P.,1970), pp.71-74.

35-See:

-Ivo K. Feierabend and Rosalind L.Feierabend "Aggressive Behavior Within Politics,1948-1962:A Cross-National Study", Journal of Conflict Resolution, : 3(Sept 1966),pp.249-271.

-Raymond Tanter"Dimensions of Conflict Behavior" Peace Research Society ,paper 3(1965) pp.159-184.

افراد مرتبط می‌دانند. در پژوهشی میدانی که آنان در مورد افراد زیر پانجاه سال کشورهای اطریش، آلمان غربی، استرالیا، انگلیس، امریکا و هلند انجام دادند، نتایج جالبی به دست آمد. از جمله این نتایج آن بود که نوعی تمایل به وارد آوردن خسارت به اموال عمومی بین این افراد وجود داشت (در هلند $\frac{1}{3}$ افراد مورد سؤال، در استرالیا $\frac{1}{12}$)، جالب آنکه تمایل به خشونت به مقتضای افزایش ثروت و تحصیل (نه حرمان و بی‌سوادی) افزایش می‌یافت. ^{۳۶} در تفسیر این یافته‌ها بارنز و همکاران تأکید دارند که بین «محرومیت» و «احساس محرومیت» تفاوت وجود دارد. در جو احساس محرومیت، بین ارزشهای مادی و قدرت تخیل ایدئولوژیک برای ایجاد خشونت ارتباط وجود دارد.

در پژوهش میدانی دیگری که توسط هیبز انجام شده است، از نقش تحریمهای منفی رژیمهای سیاسی بر شکل‌گیری و تکوین خشونت پرده برداشته شده است. هیبز به تجربه دریافته است که حکومتها هر چه بیشتر پاسخگوی درخواستهای مردم بوده اند، و یا در صورت مقاومت مردم در مقابل خط مشی‌های رسمی به سرکوب متوسل نشده اند، در بلند مدت خشونت سیاسی کمتری بروز کرده است. ^{۳۷} این فرضیه هم در علوم طبیعی (تحت عنوان قاعده اصطکاک و عکس‌العمل متقابل) و هم در علوم سیاسی مورد تأیید قرار گرفته است. در علوم سیاسی به تجربه ثابت شده است که اعمال خشونت و سرکوب حکومتها در بلند مدت بازتاب مشابهی در رفتار مردم به شکل اعمال خشونت‌های سازمان یافته زیر زمینی خواهد داشت.

در ساختار دادن به این بخشها، مارکسیستها دیدگاه خاص خود را دارند. آنها به مقتضای دیدگاه خود نسبت به تاریخ تحولات اجتماعی، صحنه تاریخ را

36- Samuel H. Barnes et al, Political Action : Mass Participation in Five Western Democracies (Beverly Hills, Calif.: Sage Publishers, 1979), pp.108,130, 390,548.

37-Douglas A. Hibbs, jr ., Mass Political Violence: A Cross-National Causal Analysis(New York:Wiley,1973). pp. 180-185, 198-197.

عرصه مبارزات ستیزجویانه طبقاتی می بینند. برینگتن مور سعی دارد تبعات این دیدگاه فلسفی را در توسعه سیاسی کشورها از طریق ایجاد رژیمهای دمکراتیک و دیکتاتوری مورد بررسی قرار دهد.

وی تحت تأثیر گرایشات مارکسیستی خود، نقش حکومت را در شکل دادن به نوع و چگونگی مشارکت سیاسی تقریباً ناچیز می داند و با تصور روبنایی از حکومت، معتقد است که توسعه مشارکت اجتماعی بنا به مقتضیات روابط بین طبقات اجتماعی و غلبه قدرتی یکی از این طبقات در طی تاریخ انضمامی موجب پیدایش سه مدل از توسعه سیاسی (مدلهای دمکراتیک، کمونیستی و فاشیستی) شده است.^{۳۸} این گونه تجزیه و تحلیل از تحولات اجتماعی و بررسی تبعات آن بسیار قابل توجه است. چنانچه ادعای برینگتن مور به لحاظ تأمل نظری مسلم فرض شود، دلیلی ندارد که در آینده روند گسترش مشارکت موجب پیدایی رژیمهای دمکراتیک مورد نظر شود.

نتیجه گیری

نتیجه ای که از این بررسی نسبتاً مشروح حاصل می شود، این است که دانشمندان مختلف بنا به مقتضیات زمانی، مکانی و موضوعی به بعد یا ابعاد خاصی از عوامل مؤثر بر نوع و چگونگی مشارکت پرداخته اند. در عین حال نوعی جمع بندی غیر تخصصی از اظهار نظرهای مذکور حاکی از آن است که مشارکت سیاسی تابعی از تحولات مختلف سیاسی-اداری (دیدگاه ماکس وبر، ریگز، راستو، واینر)، حقوقی-فرهنگی-سیاسی (دیدگاه دوتوکویل، هانتینگتن، میردال) و اجتماعی (دیدگاه برینگتن مور) است. بنا بر این بررسی فوق الهام بخش این اندیشه است که مسائل جامعه تحلیل گر را از ارائه تفسیر و تبیینی پایا محروم خواهد کرد. این تعبیر ذهنی در پرتو توجه

۳۸- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: برینگتن مور، ریشه های اجتماعی دیکتاتوری و دمکراسی، ترجمه حسین بشیریه (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹) بخش یکم.

به تحولات انضمامی- تاریخی، این پژوهشگر را قانع ساخت که پدیده های مختلف از جمله پدیده های سیاسی باید در قالب مطالعات میان رشته ای بررسی شوند. در مقاله تکمیلی دیگر سعی خواهیم کرد که با پیش فرض فوق عوامل تأثیرگذار و توالی آنان را در انتقال و تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه مورد بحث قرار دهیم.